

امپریالیسم، بحران نئولیبرالیسم و مبارزه برای جایگزینی آن در آمریکای لاتین

نشست سائوپولو - کوبا، هاوانا، دسامبر ۲۰۰۱

بلید نسیمند^۱

برگردان: خسرو باقری

در نشست سائوپولو، بیش از ۸۰ سازمان و حزب سوسیالیست، کمونیست و چپ آمریکای لاتین شرکت داشتند. جمعیت آمریکای لاتین بیش از ۶۰۰ میلیون نفر است که یک هشتم جمعیت جهان را دربر می‌گیرد. نخستین نشست، در سال ۱۹۹۱ انجام شد تا برنامه‌ی سیاسی نیروهای چپ و پیشرو منطقه را تعیین کند: امکان تبادل تجربه، ایجاد جهانی بهتر و آمریکای لاتین پیشرفته‌تری را فراهم آورد و برای همبستگی پایدار ملت‌های منطقه، تامین منافع طبقه‌ی کارگر، دهقانان و تهیدستان مبارزه کند. گرچه احزاب و سازمان‌های شرکت‌کننده، سوسیالیسم را برنامه‌ی سیاسی خود اعلام نکرده‌اند؛ اما اکثریت آن‌ها در هدف‌ها و سمت‌گیری‌ها، سوسیالیست و در واقع مارکسیست - لنینیست هستند. اعضای نشست سائوپولو سوسیالیسم را آرمان برنامه‌ی سیاسی خود اعلام نکردند، زیرا در شرایط حاضر هدف آن‌ها تامین گسترده‌ترین اتحاد نیروها حول محور مبارزه‌ی ضد امپریالیستی، ضد نئولیبرالی و تامین پیشرفت و توسعه است. در میان نیروهای شرکت‌کننده در نشست سازمان‌هایی بودند که با وجود گرایش‌های سوسیالیستی، خود را سوسیالیست نمی‌دانستند.

نشست سائوپولو یکی از پیشروترین گردهمایی‌های منطقه‌ای سراسر جهان است. نام این نشست با نام سائوپولو پیوند خورده است، زیرا اولین گردهمایی آن در سائوپولو برزیل برگزار شد. در نشست اخیر که در ماه دسامبر ۲۰۰۱ در هاوانا تشکیل شد، از دیگر نیروهای چپ و

ترقی خواه جهان از جمله کنگره‌ی ملی آفریقا (ANC) و حزب کمونیست آفریقای جنوبی (SACP) نیز دعوت به صمل آمده بود. میهمانان نشست می‌توانستند در تمام مباحث شرکت کنند و تنها از حق رای برخوردار نبودند.

جهان و شرایط جهانی دگرگون شده اما هدف‌های امریالیسم آمریکا تغییر نکرده است. بحثی درباره‌ی شرایط جهانی برگزاری دهمین نشست سائوپولو

نشست سائوپولو در شرایط دگرگونی‌های بزرگ جهانی برگزار شد. یکی از رویدادهای مهم اخیر، حمله‌ی تروریستی ۱۱ سپتامبر در آمریکاست که اقدامی غیرقابل پیش‌بینی بود و تأثیر ژرفی بر دگرگونی‌های جهان باقی گذاشت. این رویداد، چند ماه پیش از برگزاری دهمین نشست سائوپولو، به وقوع پیوست.

۱۱ سپتامبر و برتری‌طلبی آمریکا در آمریکای لاتین

حمله‌ی تروریستی ۱۱ سپتامبر در آمریکا و پیامدهای آن یعنی اعلام جنگ علیه افغانستان و تأثیر شرایط نوین بر وضعیت آمریکای لاتین، مهم‌ترین و پر دامنه‌ترین بخش بحث‌های نشست را تشکیل می‌داد. این نشست ضمن محکوم کردن حمله‌های تروریستی ۱۱ سپتامبر، در عین حال اعلام جنگ یک طرفه‌ی آمریکا علیه افغانستان و کشتار مردم بی‌گناه آن را نیز به شدت نکوهش کرد. شرکت‌کنندگان در این همایش اظهارات تحریک‌آمیز جورج بوش را مبنی بر «یا با ما هستی یا با تروریست‌ها» رد و محکوم کرد و اعلام داشت که ما نه از جورج بوش و اعلام جنگ یک طرفه علیه مردم افغانستان حمایت می‌کنیم و نه از تروریست‌ها. نشست تأکید ورزید که مبارزه علیه تروریسم باید با همکاری جامعه‌ی بین‌المللی و به‌ویژه سازمان ملل متحد صورت گیرد. شرکت‌کنندگان در نشست سائوپولو خاطر نشان کردند که خطر مبارزه‌ی یک‌جانبه‌ی آمریکا علیه تروریسم در این نکته نهفته است که آمریکا مایل است بر اساس ایدئولوژی، منافع سیاسی و قدرت نظامی خود تروریسم را تعریف کند و به‌استناد این تعریف نیروها و سازمان‌های خاصی را تروریست تلمذاد و بعضی دیگر را از این رده خارج سازد.

نشست سائوپولو نگرانی عمیق خود را از تندتر شدن لحن آمریکا ابراز و اعلام داشت که زنگ خطر برای مردم سراسر جهان و به‌ویژه مردم آمریکای لاتین به صدا درآمده است. به‌نظر شرکت‌کنندگان در این نشست، تغییر شرایط جهانی را می‌توان در بعضی اقدامات و حرکات رژیم‌های مورد حمایت آمریکا در منطقه‌ی آمریکای لاتین به‌از جمله رویدادهای مربوط به انتخابات ریاست جمهوری نیکاراگوئه - مشاهده کرد. این رژیم‌ها - همان‌گونه که انتظار

می‌رفت. با فرصت‌طلبی و سوءاستفاده از شرایط پیش آمده و «مبارزه»ی امریکا علیه تروریسم، یورش به نیروهای چپ را که مبارزان واقعی راه آزادی و رهایی اجتماعی هستند - آغاز کرده‌اند. فشار علیه نیروهای پیشرو و چپ را نه تنها در آمریکای لاتین، بلکه در بسیاری از منطقه‌های جهان و به‌ویژه علیه مردم فلسطین نیز می‌توان ملاحظه کرد... شرکت‌کنندگان در این همایش تاکید کردند که دولت اسرائیل حملات خود را علیه خلق فلسطین در لباس مبارزه علیه تروریسم تشدید کرده و با راه انداختن جنگ صلیبی علیه تروریسم، در واقع می‌کوشد تا به‌یورش‌های فزاینده‌ی خود لباس مشروعیت بپوشاند.

نشست سائوپولو ضمن ابراز نگرانی ژرف و عاجل خود، اعلام کرد که آماج ایالات متحد آمریکا در مبارزه ضد تروریستی‌اش مشروعیت بخشیدن به برنامه‌ی کلمبیا^۱ است که تامین برتری سیاسی، نظامی و اقتصادی آمریکا در آمریکای لاتین و منطقه‌ی کارائیب، رئوس اصلی آن برنامه را تشکیل می‌دهند.

برای مبارزه علیه این شرایط، نشست سائوپولو اقدام قاطع خلق‌ها و دولت‌ها علیه تمام اشکال تروریسم از جمله تروریسم مورد حمایت آمریکا در آمریکای لاتین را خواستار شد. در این نشست، حمایت‌های آشکار و پنهان واشنگتن و نیز شیوه‌های متفاوت تروریستی که این دولت علیه نیروهای ترقی‌خواه آمریکای لاتین از جمله عملیات شبه‌نظامی که نیروهای هوادار آمریکا علیه مبارزان کلمبیایی - به‌کار می‌گیرد، به‌تفضیل مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار گرفت. اگر شرایط ویژه‌ی سیاسی آمریکای لاتین و منطقه‌ی کارائیب را به‌خوبی شناسیم، ممکن است بحث‌ها و نگرانی‌های نشست سائوپولو را اغراق‌آمیز تصور کنیم. اما واقعیت آن است که امپریالیسم آمریکا در پی تحمیل بدون چون و چرای قدرت خود بر منطقه است؛ و از این منظر هشدارهای این همایش هم تکان‌دهنده و هم آگاهی‌بخش است. پایان جنگ سرد، به‌منزله‌ی پایان و یا تغییر خط مشی امپریالیستی ایالات متحد آمریکا نبوده و نیست. آمریکا با استفاده از شبکه‌ی گسترده‌ی سازمان سیا - که در جنگ سرد شکل گرفت - در فرآیندهای سیاسی از جمله فرآیندهای انتخاباتی کشورهای این منطقه دخالت می‌کند و می‌کوشد تا برتری و تسلط خود را تامین و تثبیت کند. معنای این سخن آن است که حق «دموکراسی»های آمریکای لاتین تامین‌کننده‌ی منافع آمریکاست، گرچه این دموکراسی‌ها شرایط بهتری را برای رشد جنبش‌های ترقی‌خواه پدید می‌آورند.

۱. برنامه‌ی کلمبیا: طرحی مورد حمایت ایالات متحد آمریکا که هدف آن رژیم سرکوب‌گر کلمبیا، تحت پوشش مبارزه علیه قاچاق مواد مخدر است. مبارزه علیه نیروهای انقلابی کلمبیا و تقویت کنترل سیاسی - اقتصادی آمریکا به‌ویژه بر منابع نفتی و دیگر منابع مهم آمریکای لاتین مهم‌ترین دستور کار این طرح است.

امپریالیسم آمریکا، نئولیبرالیسم و بحران اقتصادی آمریکای لاتین

صرف نظر از تسلط سیاسی آمریکا بر اغلب رژیم‌های آمریکای لاتین، بحران اصلی این منطقه در شرایط اقتصادی آن نهفته است. اقتصادی که شالوده‌ی امپریالیسم آمریکا را تشکیل می‌دهد. اقتصاد اکثر کشورهای آمریکای لاتین، وابسته به اقتصاد امپریالیسم آمریکاست و به همین دلیل است که رکود، بحران کنونی اقتصاد واشنگتن، اثرات ویران‌گری بر اقتصاد این کشورها نیز باقی گذاشته است. این وابستگی را می‌توان به وضوح در سیمای اقتصادی آمریکای لاتین و شرایط و خامت بار آن در ده سال گذشته، مشاهده کرد.^۱

گزارش‌های سازمان ملل متحد نشان می‌دهد که در سال ۱۹۸۰ - یعنی آغاز اجرای برنامه‌های نئولیبرالیسم - ۳۹ درصد مردم آمریکای لاتین در فقر و تنگدستی به سر می‌برند. اما این رقم در سال ۲۰۰۱ به ۴۴ درصد رسیده است. معنای واقعی این رقم این است که هم‌اکنون ۲۲۴ میلیون نفر در آمریکای لاتین از فقر رنج می‌برند. این آمار رد صریح ادعای کسانی چون «مارتین ولف» است که «در دو دهه‌ی گذشته، آمار فقیران جهان کاهش یافته، شکاف طبقاتی تنگ‌تر شده و از فاصله‌ی بین کشورهای غنی و فقیر جهان کاسته شده است» به نظر «ولف» ترازوی نه در جهانی شدن و سرعت آن، بل در حرکت بسیار کند آن نهفته است.^۲ اما در حقیقت ۹۰ میلیون نفر از فقیران آمریکای لاتین تهیدستند؛ یعنی در قاعده‌ی هرم فقر به سر می‌برند.

هدف نظریه‌پردازان چون «ولف» این است که نشان دهند علت سیه‌روزی کشورهای در حال توسعه این است که آن‌ها هنوز به قدر کافی در روند جهانی‌سازی اقتصادی امپریالیستی ادغام نشده‌اند. اما حقیقت این است که روند ادغام این کشورها با روند «پیرامونی شدن» و «فقیرتر شدن» هم‌راستا است. دست کم در کشورهای در حال توسعه، هیچ رابطه‌ای بین پدیده‌ی ادغام در اقتصاد جهانی و بهبود معیارهای زندگی دیده نمی‌شود. این دوگانگی، ویژگی متناقض امپریالیسم را آشکار می‌کند. شراهد بیانگر آن است که دو دهه اجرای برنامه‌های نئولیبرالیسم تنها به تشدید توزیع نابرابر درآمدها در منطقه انجامیده است. پیروان نظریه نئولیبرالی ادعا می‌کنند که در آمریکای لاتین تنها ۹ درصد مردم بیکارند؛ در

۱. نگاه کنید به:

Martinez, o "Cubás stance on the FFA" monograph, Havana, April 20,2001.

۲. نگاه کنید به:

Wolf - Martin "Globalisation is wrongly accused" Business Day (South Africa-Sourced from Financial Times) January 7, 2002 p.5

حالی که ۸۵ درصد آنچه اینان شغل می‌نامند، در واقع مشاغلی است که در بخش‌های غیررسمی است. ویژگی بارز مشاغل بخش‌های غیررسمی عبارتست از: پایین‌ترین دستمزد ماهانه، فقدان قوانین کار و عدم تامین مطلق امنیت اجتماعی. در حقیقت نتولیرالیسم می‌کوشد تا برای بیکاری ناشی از اجرای برنامه‌هایش را در کشورهای در حال توسعه با ادعای افزایش کار در بخش‌های غیررسمی توجیه کند. در حالی که کار در بخش‌های غیررسمی چیزی نیست جز گذران تباهی آور پیرامون بخش‌های اصلی اقتصاد این کشورها. اما حتا این ادعا نیز عاری از حقیقت است. در دهه‌ی ۱۹۸۰ حداقل دستمزد ماهیانه‌ی زحمتکشان آمریکای لاتین ۲۵ درصد کاهش یافته است و میانگین درآمد شاغلان در بخش غیررسمی که در واقع قربانیان تعدیل ساختاری نتولیرالی محسوب می‌شوند، ۴۲ درصد سقوط کرده است.^۱ بنابراین این نظریه که بخش غیررسمی مولد شغل و تامین‌کننده‌ی کار برای بیکاران است، توجیهی است برای بیکاری گسترده در بخش رسمی و ابزاری است برای پنهان کردن پیامدهای فاجعه‌بار اجرای برنامه‌های نتولیرالیسم در اقتصاد این کشورها. اما از همه مهم‌تر و در عین فاجعه‌بارتر، میزان بدهی‌های خارجی آمریکای لاتین است که از مبلغ ۷۵۰ میلیارد دلار نیز در می‌گذرد. معنای این سخن این است که ۵۶ درصد درآمد این کشورها نیز برای پرداخت این بدهی‌ها صرف می‌شود.^۲

آنچه گفته شد. ویژه‌ی آمریکای لاتین نیست، بلکه قاره‌ی آفریقا را نیز دربر می‌گیرد. برای نمونه، بودجه‌ی آموزش و پرورش تانزانیا که در آغاز دهه‌ی ۱۹۸۰، ۱۱/۷ درصد کل بودجه‌ی کشور را تشکیل می‌داد، در پایان این دهه به ۴/۸ درصد تنزل یافته است. این کاهش را می‌توان در کشورهایی چون زیمبابوه و اوگاندا - که پس از کسب استقلال گام‌های بلندی در این زمینه برداشته بودند، نیز مشاهده کرد. حتا در کشور غنا - که اغلب از آن به‌عنوان نمونه‌ای موفق در اجرای تعدیل ساختاری آفریقا نام می‌برند - خدمات پزشکی که در سال ۱۹۷۱، ده میلیون و هفتصد هزار نفر را پوشش می‌داد، در سال ۱۹۸۳ به چهار میلیون و هفتصد هزار نفر و در سال ۱۹۹۱ به یک میلیون و پانصد و هفتاد هزار نفر، سقوط کرده است.^۳

۱. نگاه کنید به:

sack-williams, A, "social Conseauences of structural adjustment" in Mohan, et at (2000) in structural Adjustment: Theory, Practice and impacts, london, Routledge pp61-62

۲. نگاه کنید به:

central (Discussion) Document of the 10th Meeting of the Sao Paulo Forum, December 2001

۳. نگاه کنید به:

Sack-Williams, A, 2000 p 63

نظریه پردازان نئولیبرالیسم، از مکزیکی به عنوان کشوری نام می‌برند که پس از پیوستن به توافقنامه‌ی تجارت آزاد آمریکای شمالی^۱ (فتا) در ۱۹۹۴، از رشد قابل ملاحظه‌ی اقتصادی برخوردار بوده است. در این کشور بیش از ۵۰ درصد مشاغل در بخش غیررسمی است. در حالی که سرمایه‌گذاران آمریکای شمالی از سرمایه‌گذاری وسیع و فزاینده در اقتصاد مکزیکی دم می‌زنند؛ اما واقعیت این است که بین سال‌های ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۰. به تقریب ۵ میلیارد دلار، که برابر کسری موازنه‌ی اقتصادی این کشور است، از بازار اقتصادی این سرزمین فقیر به بازار آمریکای شمالی سرازیر شده است. به علاوه در هر دلار از تولیدات صنعتی مکزیکی که به آمریکا صادر می‌شود، تنها ۱۸ سنت آن به مکزیکی تعلق دارد. نتیجه‌ی این شرایط بفرنج این است که ۴۷ درصد مردم مکزیکی در فقر زندگی می‌کنند. ۱۹ درصد از این رقم را تهدیدستان مطلق تشکیل می‌دهند.^۱ رشد اقتصادی مکزیکی در دهه‌ی ۱۹۷۰ که هنوز «فتا» شکل نگرفته بود، ۶/۶ درصد بود. در حالی که در دهه‌ی ۹۰ و با آغاز فعالیت «فتا» این رقم به ۳/۱ درصد سقوط کرده است. این آمار نشان می‌دهد که گسترش نئولیبرالیسم، با گسترش فقر و حاشیه‌نشینی همسو و هماهنگ است.

فروپاشی کامل اقتصادی و عدم ثبات سیاسی آرژانتین را که پیامد این گسیختگی اقتصادی است، می‌توان به عنوان بهترین نمونه برای درک بحران اقتصادی ژرف آمریکای لاتین، ارایه داد. آرژانتین کشوری است که در طول بیش از یک دهه از نسخه‌ها و توصیه‌های صندوق بین‌المللی پول، (IMF)، بانک جهانی و ایالات متحد آمریکا به طور همه‌جانبه‌ای پیروی کرده است. توصیه‌های این مراکز مالی جهان به آرژانتین - که وعده‌ی شکوفایی اقتصادی را داده بودند - همانند توصیه‌های آن‌ها به دیگر کشورهای آمریکای لاتین بود: خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی، آزادسازی اقتصادی و انعطاف‌پذیری بازار کار. بحران اقتصادی و سیاسی آمریکای لاتین به طور عام مکزیکی و آرژانتین به طور خاص، بیان صریح و آشکار شکست و بحران خط مشی نئولیبرال در این منطقه از جهان است.

شکست‌های پی‌درپی این خط مشی، واقعیت‌های دردناک اقتصادی و اجتماعی تبعیت از آن و پیامدهای سیاسی این شرایط، به خوبی در سند پایانی نشست سائوپولو منعکس شده است. «شکست‌گزین (پاراادایم) نئولیبرال در عرصه‌هایی چون تامین و تقویت قدرت بین‌المللی، یگانگی و همبستگی سیاسی و مشروعیت اجتماعی به صورت گفتمان محافظه‌کار و برتری طلب و آنچه حامیان این نظریه، «اندیشه‌ی یگانه» می‌خوانند، تجلی یافته است. پیروی از خط

۱. نگاه کنید به:

مشی‌های نولیبرالی از جمله خصوصی‌سازی، حذف نظارت دولت و انعطاف‌پذیری نیروی کار، فرجام کار را به‌بین‌بست‌کشانده است. پرچم اعتراض‌ها و مبارزه‌ی اجتماعی که در واقع بازتاب بحران‌های اقتصادی و اجتماعی، سقوط رشد اقتصادی رکود و انزایش بدهی‌های خارجی است، به‌اهتزاز درآمده است. افزایش اقدام‌های سرکوبگرانه و کنترل‌های اجتماعی، ممنوعیت مبارزه برای بهبود زندگی و فرونشاندن خشن‌پیکارهای اعتراضی، پیامد شکست‌های پی‌در‌پی خط مشی نولیبرالی در عرصه‌ی اقتصادی است.^۱

باری، وظیفه‌ی ترقی‌خواهان و جنبش جهانی چپ این است که خط مشی نولیبرالی را در عرصه‌های آزادسازی، خصوصی‌سازی و انعطاف‌پذیری بازار کار از پرده بیرون بکشند و پیامدهای فاجعه‌بار آن را منعکس کنند.

واقعیت، اعتبار و رابطه‌ی پیوسته‌ی مفهوم‌هایی مانند «امپریالیسم» و «سیاست نو استعماری» در جهان امروز

یکی از مهم‌ترین و پر دامنه‌ترین بحث‌های نشست سائوپولو، بحث اقتصاد سیاسی آمریکای لاتین و منطقه‌ی کارائیب بود که در آن تأکید شد در عصری که «جهانی شدن» خوانده می‌شود، واقعیت «امپریالیسم» و «سیاست نو استعماری» باز هم قطعی و مسلم است. در واقع این بحث، بحثی است کلیدی در میان نیروهای چپ آفریقای جنوبی و سراسر جهان. همان‌گونه که در سرمقاله‌های شماره‌های سوم و چهارم فصل‌نامه‌ی «آفریکن کامیونیست» (۲۰۰۰) خاطر نشان کرده‌ایم، زمانی که حزب کمونیست آفریقای جنوبی، جهانی‌سازی سرمایه‌داری معاصر را مرحله‌ای در تکامل امپریالیسم قلمداد کرد؛ بسیاری از رفقا، ما را به «شمار زدگی» متهم کردند. در حقیقت پایان «جنگ سرد» و آغاز «جهانی شدن امپریالیستی» نه به معنای شکست و نه به معنای تعالی و فرارویی امپریالیسم است. بلکه، جهانی شدن امپریالیستی، عصری است که ویژگی بارز آن عبارت است از تمیق نظم جهانی امپریالیستی. این ویژگی را می‌توان بهتر از هر جای دیگر در آمریکای لاتین نظاره کرد. با شرکت در نشست سائوپولو و مشارکت در بحث‌های کنفرانس، دریافتیم که عدم توجه ما یعنی «جنبش آزادی‌بخش آفریقای جنوبی» به مساله‌ی بسیار مهم واقعیت «امپریالیسم» و «سیاست نو استعماری»، تا چه اندازه خطرناک است. آیا این عدم توجه ما ناشی از تغییری است استراتژیک در دیدگاه ما در شرایط عدم حضور بلوک قدرتمند سوسیالیستی جایگزین و یا مصلحت‌اندیشی تاکتیکی است برای

۱. نگاه کنید به:

توصیه‌ی همکاری‌ها و هماهنگی‌های ما با واقعیت‌های امپریالیستی جهان کنونی؟

دهمین نشست نیروهای چپ و پیشروی آمریکای لاتین و منطقه‌ی کارائیب و دستاوردهای آن به تمام نیروهای چپ و پیشرو جهان کمک می‌کند تا درک ژرف‌تری از شکل‌های مختلف امپریالیسم، نو استعمار و سیاست‌های کمپرادوری در جهان امروز، به دست آورند. کسب این آگاهی نه تنها در رابطه‌ی بین آمریکای لاتین و ایالات متحده اهمیت دارد که چگونگی رابطه میان کشورهای در حال توسعه و توسعه‌یافته‌ی جهان را نیز آشکار می‌سازد. شاید مهم‌ترین تفاوت بین امپریالیسم دوران جنگ سرد و امپریالیسم دوران «پس از جنگ سرد» در این نکته باشد که در عصر امپریالیسم دوران جنگ سرد، سیاست نو استعماری و روابط کمپرادوری، در رابطه بین کشورهای توسعه‌یافته‌ی خاص و کشورهای در حال توسعه‌ی خاص (به‌طور عمده مستعمره‌های پیشین) منعکس می‌شد؛ در حالی که امپریالیسم امروز یا دوران پس از جنگ سرد که بسیار جهانی‌تر، گسترده‌تر و قدرتمندتر شده است، با اعمال قدرت شرکت‌های چندملیتی، سرمایه‌ی مالی جهانی و بلوک‌های اقتصادی توسعه یافته‌ای که از حمایت‌های چندسویه‌ی سازمان‌های ثنولیرال برخوردارند، مشخص می‌شود. در این دوران امپریالیسم می‌کوشد تسلط خود را بر کشورهای در حال توسعه، نه از طریق مداخله‌های سیاسی - نظامی، بلکه به‌طور عمده با اعمال ایدئولوژی ثنولیرال، عمل‌گرایی را شکل‌های متفاوت سازمانی دیگر تحمیل کند، هرچند که کشورهای بزرگ سرمایه‌داری گاه از کاربرد نیروی نظامی نیز برای تکمیل اعمال قدرت استفاده می‌کنند.

روابط امپریالیستی در دوران جنگ سرد، پیش‌تر با حمایت‌ها و دخالت‌های سیاسی و نظامی به‌منظور تضمین استثمار اقتصادی و تداوم وابستگی تجلی می‌یافت؛ اما در دوران پس از جنگ سرد، این روابط بیشتر با وابستگی اقتصادی تمام هیار و تحمیل آن‌چنان روابط اقتصادی‌ای که در نهایت امکان‌پذیرش راه مستقل توسعه را مسدود می‌کند، بروز می‌یابد. در واقع رابطه‌ی بین کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه «هم‌چنان پر بنیان سیاست امپریالیستی و نو استعماری استوار است. اما این رابطه از طریق اعمال قدرت سرمایه‌ی خصوصی جهانی شده و تحمیل رژیم‌های مناسب این شرایط، تامین می‌شود. در این دوران نقش دولت در کشورهای توسعه یافته از کنترل مستقیم کشورهای مستعمره و وابسته‌ی پیشین به کنترل و حمایت از دولت‌های این کشورها با همکاری دیگر کشورهای توسعه یافته یا سازمان‌های چندملیتی تغییر و از سلطه‌ی همه‌جانبه‌ی به اصطلاح «همکاری بین شرکت‌های چندملیتی تغییر کرده است. در عین حال، نقش دولت در کشورهای در حال توسعه هم از «پیشبرد برنامه‌های توسعه» به نظارت بر اجرای برنامه‌های ثنولیرال تقلیل یافته است. به هر حال، هم‌اکنون، ایالات متحده آمریکا برنامه‌های

اقتصادی و سیاسی خود را در حیات خلوت خود، یعنی آمریکای لاتین و دریای کارائیب به تجربه گذاشته است.

با آنکه امپریالیسم با کار بست توجیه‌های ایدئولوژیک متفاوت می‌کوشد شکل‌های مختلف امپریالیسم را تبیین کند، اما واقعیت آن است که هدف‌های استراتژیک آن هم چنان یکسان است. در دوران تسلط مطلق سیاست استعماری - به‌ویژه در سده‌ی نوزدهم «امپریالیسم از نظر ایدئولوژی غارت سرزمین‌های دیگران را که به‌منظور انباشت سرمایه صورت می‌گرفت، با عنوان «متمدن کردن» مردم عقب‌مانده، توجیه می‌کرد. این دوره را می‌توان دوره‌ی «علمی‌سازی» نژادپرستی، پیشرفت علم انسان‌شناسی برای بررسی کشورهای تحت استعمار و سرانجام ظهور نژادپرستی به‌عنوان گفتمان مسلط امپریالیسم توصیف کرد.

در سده‌ی بیستم، امپریالیسم که بر نژادپرستی استوار بود، هدف‌های ایدئولوژیک استراتژیک خود را در پس پرده‌ی مبارزه علیه «امپراتوری شیطان» که همانا اتحاد جماهیر شوروی و کمونیسم جهانی بود، پنهان ساخت. با این وجود این سده، انباشته از جنگ‌های خونین بین کشورهای امپریالیستی نیز هست. درهم شکستن اتحاد جماهیر شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی را می‌توان یک پیروزی بزرگ برای امپریالیسم دانست اما در عین حال همین به‌اصطلاح پیروزی، بحران‌های تازه‌ای را - به‌صورت بالقوه و بالفعل - در اردوی امپریالیست‌ها دامن زد در واقع گفتمان «جهانی شدن» درست پس از این پیروزی و برای توجیه ایدئولوژیک امپریالیسم ابداع شد. «جهانی شدن» که اصطلاحی است به‌ظاهر علمی، مشخص و خنثا به‌کار آمد تا اقتصادگر بناپذیر بازار آزاد و به‌اصطلاح دمکراسی مدرن را توجیه کند. اما تسلط کامل این گفتمان را دو عامل تهدید می‌کند. نخست آن‌که، جهانی‌سازی تئوریکال، با وجود پیروزی‌های گسترده، عامل افزایش فقر در جهان است و افزایش فقر و بی‌عدالتی و ناخرسندی و خشم مردم بسیاری از کشورهای جهان را در پی دارد و دوم آن‌که، در شرایط حاضر، امپریالیسم دیگر نمی‌تواند به‌دشمن مشخص، تیرمند و سازمان‌یافته‌ای اشاره و اقدام خود را تحت عنوان مبارزه با این دشمن توجیه کند. به‌نظر می‌رسد عامل درم حتماً از عامل اول نیز تهدیدکننده‌تر است. بنابراین «دشمن‌یابی یا «دشمن‌تراشی» به‌هدف امپریالیست‌ها تبدیل می‌شود: تروریسم - با تعریف مشخصی که ایالات متحد از آن به‌دست می‌دهد - همانا دشمن مورد نیاز امپریالیسم و «مبارزه با تروریسم» آن برنامه‌ی سیاسی است که تحت پوشش آن تسلط امپریالیست‌ها بر جهان توجیه می‌شود.

باید هوشیار بود که این تبیین‌ها و توجیه‌های امپریالیستی محتوای اصلی «جهانی شدن» را که چیرگی تمام عیار سرمایه‌ی خصوصی در سراسر جهان است به‌وادی فراموشی بسپارد. هدف‌ها

و عملکردهای سلطه‌جویانه‌ی آمریکا در آمریکای لاتین، بهترین گواه بر این امر است، که پایان جنگ سرد، به معنای پایان عمر امپریالیسم نیست. گرچه ممکن است این گونه تصور شود که رقابت بین ایالات متحد آمریکا و اتحاد شوروی، دوران جنگ سرد را پدید آورده، اما به واقع این گونه نیست؛ در واقع جنگ سرد، استراتژی امپریالیسم بود برای تحکیم خود در شرایطی که اتحاد شوروی به عنوان یک گزینه‌ی دیگر می‌توانست به‌طور بالقوه و بالفعل، این تحکیم قدرت را تهدید و نظم نوینی را پایه‌گذاری کند.

هم چنین به‌خاطر داشتن این مساله ضروری است که (همان‌طور که تحلیل‌ها و بحث‌های نشست سان‌پولو آن را به‌خوبی نشان داد) پیروزی مبارزه‌ی آزادیبخش ملی و سوسیالیستی، نتیجه‌ی سخاوت و بلندنظری امپریالیست‌ها نبود، بلکه برعکس، امپریالیسم نقش تعیین‌کننده در شکست این جنبش‌ها یا عقب‌نشینی آن‌ها داشته است. شرایط به‌گونه‌ای است که ما به‌وضعیت پیش از ۱۹۱۷ بازگشته‌ایم.

بنابراین تداوم توسعه‌نیافتگی بسیاری از کشورهای جهان، تنها یک «اثر جانبی» یا به‌اصطلاح نیم‌رخ منفی «جهانی شدن» نیست؛ این وضعیت در واقع ماهیت توسعه‌ی کمی و کیفی امپریالیسم است، با تمام تناقض‌ها و ناهمواری‌های ذاتی و سرشتی آن.

آنانی که می‌گویند پایان جنگ سرد به‌خودی خود، فرصت نوین و گران‌بهایی برای پایان بخشیدن به نابرابری‌های جهانی فراهم می‌آورد، در واقع چشمان خود را به‌روی واقعیت‌های دردناک شرایط کنونی امپریالیستی می‌بندند. سخنان اینان را زمانی می‌توان پذیرفت که ویژگی امپریالیستی جهانی شدن سرمایه‌داری نفی یا توجیه شود، بنابراین باید توجه کرد که استفاده از واژه‌ی «پرجاذبه «جهانی شدن» و بخشیدن نام‌های پرطمطراقی چون «پیشرفت تکنولوژی»، و «توسعه‌ی تکنولوژیک اطلاعات» که از آن‌ها به‌عنوان مهم‌ترین کلید درک جهانی شدن نام می‌برند، در واقع ابزارهایی هستند برای پنهان کردن چهره‌ی طبقاتی این شرایط یا آرایه‌ی به‌اصطلاح تبیین علمی امپریالیسم. در س‌های آمریکای لاتین و در واقع تجربه‌ی اکثریت مطلق مردم جهان این است که امپریالیسم یک واقعیت به‌واقع موجود است نه یک شعار و توهم.

هرچقدر نیروهای چپ زودتر به‌مفهوم امپریالیسم بازگردند، به‌همان اندازه در درک و استنتاج از واقعیت جهان‌کنونی موفق‌تر خواهند بود و خواهند توانست سامانه‌ی جهانی انسانی و عادلانه‌تری را برای بشریت فراهم آورند. ما با واقعیت دردناکی در جهان مواجه هستیم؛ آن هم در شرایط غیبت جایگزینی سوسیالیستی، اما این همه نباید ما را از درک ماهیت شرایط کنونی باز دارد. در عین حال، دریافت این شرایط ناگوار، نباید نیروهای چپ را به‌درپیش گرفتن خط‌مشی‌های «ماورای چپ» که «بیماری کودکی» در مبارزه با امپریالیسم است، سوق دهد.

اقدام چپ روانه برای ایجاد تحول سریع در جامعه و واقعیت‌های آن بدون تحلیل همه‌جانبه و شناخت ماهیت امپریالیسم در این چالش بزرگ، به‌معنای دور افتادن از نظریه و عمل انقلابی است. نشست سائوپولو برای اندیشیدن به این مساله، بسیار سودمند بود.

مساله ملی و نیاز به همبستگی سراسری در آمریکای لاتین

با بررسی واقعیت شرایط امپریالیستی در آمریکای لاتین و منطقه‌ی کارائیب، این پرسش به‌وضوح مطرح می‌شود که ماهیت مساله ملی در این منطقه، چیست؟ با وجود تنوع مساله ملی در راه‌ها و روش‌های متفاوت طرح و پردازش آن‌ها - برای نمونه مبارزه‌ی مردم کوبا علیه تحریم آمریکا، مبارزه برای کسب استقلال پرتوریکو، مبارزه برای حق تعیین سرنوشت و خودگردانی فرهنگی زاپاتیست‌ها در مکزیک و سرانجام مبارزه برای آزادی منطقه‌هایی که هنوز تحت استعمار فرانسه و دیگران قرار دارند - ماهیت واقعی مساله ملی در آمریکای لاتین و منطقه‌ی کارائیب عبارت است: حق تعیین سرنوشت و حق انتخاب خط مشی‌های سیاسی و اقتصادی که به‌سود اکثریت مردم باشد. مساله‌ی اصلی آمریکای لاتین و دریای کارائیب هم‌چنان مبارزه علیه امپریالیسم برای کسب آزادی است.

نکته‌ی شگفت‌انگیز و در عین حال آگاهی‌بخش بحث‌های نشست سائوپولو میزان نفوذ و تسلط ایالات متحده آمریکا در کشورهای آمریکای لاتین و کارائیب و نیز امکانات بسیار طبقات حاکم در این کشورها بود. تحمیل تئولیرالیسم و دیگر خط‌مشی‌های سیاسی - اقتصادی که به‌نفع طبقه‌ی حاکم آمریکا، بر مردم این کشورها اعمال شده، آسیب‌های حیرت‌انگیزی را به‌کشور و مردم این منطقه وارد کرده است. با وجود این‌که بیش از یک سده از استقلال رسمی این کشورها می‌گذرد، اما هنوز حق تعیین سرنوشت، به‌عنوان مساله‌ی اصلی ملی آن‌ها باقی مانده است.

مبارزه‌ی ملی در آمریکای لاتین با مبارزه طبقاتی و مبارزه برای رفع تبعیض‌های جنسی پیوند خورده است. مبارزه برای حق تعیین سرنوشت و خط در پیش گرفتن راهبردهایی خط‌مشی‌هایی که امکان توسعه‌ی پایدار و پیشرو را فراهم کند، در عین حال مبارزه‌ی طبقاتی و مبارزه‌ای است برای آزادی زنان که در مناطق روستایی و حلیی آبادهای پیرامون شهرهای آمریکای لاتین در شرایط طاقت‌فرسای کار می‌کنند.

برای حل مساله‌هایی چون، فقدان حاکمیت واقعی، فشار گسترده و ویرانگر امپریالیسم آمریکا و نیز جلوگیری از پیش گرفتن اقدام‌های اقتصادی و سیاسی پیشرو است که اتحاد گسترده‌ای از نیروهای طبقاتی به‌ویژه طبقه‌ی کارگر، دهقانان و نیز کارفرمایان کوچک - که در

شرایط بحرانی کشورهاشان قادر به تامین منافع خود نیستند - شکل می‌گیرد. در واقع ویژگی برجسته سیاست نئولیبرال در جهان امروز تامین منافع مراکز بین‌المللی مالی و سرمایه‌ی انحصاری - در مورد آمریکای لاتین به‌ویژه حفظ منافع مراکز مالی آمریکا - و نیز منافع بخش بسیار کوچکی از تاجران بزرگ بومی و بخش‌هایی از بورژوازی بورکراتیک است که با حمایت امپریالیست‌ها و به‌ویژه امپریالیسم آمریکا، در راس امور این کشورها قرار دارند. در سیاست‌های نئولیبرالی، دیگر طبقه‌های جامعه، به‌حاشیه رانده می‌شوند، به‌همین خاطر است که پیوند مبارزه‌ی گسترده‌ی ملی و مبارزه‌ی طبقاتی شکل می‌گیرد و به‌عاملی کلیدی برای حل مسأله‌ی ملی این کشورها تبدیل می‌شود نئولیبرالیسم چه در سطح ملی و چه در سطح بین‌المللی، از یک طرف طبقات اجتماعی فرو دست و پیشرو را وادار به‌حاشیه‌نشینی می‌کند و از طرف دیگر آنان را به‌ناچار متحد می‌سازد، این پدیده که ضرورت اتحاد این نیروها را در دستور کار نیروهای مترقی قرار می‌دهد، به‌صورت گسترده‌ای در نشست، مورد بحث قرار گرفت و در سند نهایی کنفرانس منعکس شد:

«ما در مسیر مبارزه‌ی خود، نه تنها به‌مبارزه علیه نئولیبرالیسم می‌پردازیم و اتحاد نیروهای پیشرو را تامین می‌کنیم، بلکه هم‌چنین، خواستار تحقق آن‌چنان سامانه‌ی نوین اجتماعی هستیم که پیشرفت، برابری و عدالت اجتماعی را تامین کند. برای دستیابی به‌هم‌چنین هدفی نیروهای پیشرو جامعه باید متحد شوند و دولتی ملی و دموکراتیک و در همین حال ضد امپریالیست را پدید آورند.»

ما از ضرورت و اهمیت اتحاد گسترده‌ی نیروهای طبقاتی تحت رهبری طبقه‌ی پیشرو یعنی طبقه‌ی کارگر و دهقانان در مبارزه علیه نئولیبرالیسم و امپریالیسم و برای رهایی اجتماعی و ملی واقعی این کشورها، حمایت می‌کنیم. مباحث و چالش‌هایی که در این رابطه مطرح بود، ما را به‌اهمیت و گران‌بهای اتحاد سه‌گانه‌ی نیروهای پیشرو در شرایط کنونی آفریقای جنوبی آگاه‌تر کرد.

در حقیقت یکی از موانع اصلی که ویژگی اکثر کشورهای آمریکای لاتین نیز به‌حساب می‌آید، پراکندگی نیروهای چپ و پیشرو و در نتیجه تضعیف مبارزه برای تامین رهایی اجتماعی واقعی است. در بحث‌ها و تعامل‌های نشست، که با احزاب و سازمان‌های مختلف صورت گرفت، اتحاد سه‌گانه‌ی ما در آفریقای جنوبی به‌شدت مورد توجه قرار گرفت و از آن به‌عنوان تجربه‌ای بسیار ارزشمند برای نیروهای چپ و پیشرو آمریکای لاتین و سراسر جهان یاد شد.

مبارزه‌ی توده‌ای و انتخاباتی در آمریکای لاتین؛ ارزیابی انتخابات ریاست جمهوری نیکاراگوئه
(نوامبر ۲۰۰۱)

مبارزه‌ی مردم آمریکای لاتین در دوران پس از جنگ جهانی دوم، از نوع انقلاب‌های ملی دمکراتیک بوده ضرورت این تحول بود که به شکل‌گیری سازمان‌های گسترده‌ی توده‌ای که در قلب مردم جای داشتند، انجامید. این سازمان‌ها برای تأمین دمکراسی، علیه رژیم‌های دیکتاتوری مورد حمایت امپریالیسم آمریکا، به مبارزه پرداختند. در بخش وسیعی از آمریکای لاتین، انقلاب‌های ملی - دمکراتیک با مبارزه‌ی مردم برای برقراری سوسیالیسم - که تنها راه حل پایدار و تأمین‌کننده‌ی واقعی آزادی‌های اجتماعی است - پیوندی ناگسستی برقرار کرد. پیروزی‌های برجسته و الهام‌بخش چون انقلاب مردم کوبا (۱۹۵۹) نیکاراگوئه (۱۹۷۹) و پیروزی انتخاباتی (۱۹۷۲) سالوادور آلنده در شیلی بیانگر آشکار این پیوندند. حقیقت این است که بسیاری از جنبش‌های انقلابی منطقه، در کسب قدرت سیاسی شکست خوردند، اما در واقع دمکراتیزه شدن بسیاری از این جوامع در دهه‌ی ۱۹۸۰، حاصل این مبارزه‌ی انقلابی بود. باید اذعان کرد که تحلیل‌گران سیاسی آمریکای لاتین، این پدیده را کم‌تر مورد توجه قرار داده‌اند.

در حقیقت شکست بسیاری از جنبش‌های انقلابی منطقه در کسب قدرت سیاسی، از جمله شکست انقلاب شیلی، نیکاراگوئه و نیز یکی از امیدبخش‌ترین انقلاب‌های منطقه، یعنی انقلاب سالوادور، حکایت از وجود مسأله و مانعی جدی در روند تداوم این انقلاب‌هاست. این شکست‌ها، شرایطی را در منطقه به وجود آورد که در سخنرانی دانیل اورتگا، رهبر ساندنیست‌های نیکاراگوئه - از آن به‌عنوان «شرایطی که در آن چپ‌ها درها را به‌روی دمکراسی‌های انتخاباتی گشودند، همان درهایی که هم‌اکنون بسته هستند» یاد شده است. منظور اورتگا از این بیانات که در نشست سان‌پولو، ایواد کرد این بود که شکل‌های مختلف دمکراسی که در این دوران در آمریکای لاتین مطرح شدند، به‌طور عمده دمکراسی‌هایی بودند که تحت نظارت و کنترل نخبگان مورد حمایت آمریکا که در پی اجرای سیاست‌های تئولیرالی در کشور‌هایشان بودند، شکل گرفت و در آن‌ها از مشارکت وسیع توده‌ای اثری دیده نمی‌شد. اما بخش اعظم سخنان دانیل اورتگا، به تحلیل او از انتخابات ریاست جمهوری نیکاراگوئه که در نوامبر سال ۲۰۰۱ انجام شد، اختصاص داشت. بنا به نظر او، این انتخابات، در واقع رقابت آزادی بین ساندنیست‌ها - به‌عنوان تنها و بزرگ‌ترین شکل سیاسی نیکاراگوئه از یک طرف و جناح راست این کشور از طرف دیگر نبود. بلکه رقابتی بود بین ساندنیست‌ها و ایالات متحد آمریکا. مسأله‌ای که امروز نیروهای انقلابی آمریکای لاتین با آن مواجه‌اند، این است که انقلاب

را در مبارزه‌ی انتخاباتی - که برای آن‌ها نو و دارای ویژگی‌های خاص است - چگونه پیش ببرند. شکست مبارزه‌ی انقلابی آمریکای لاتین در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ میلادی، با وجود تمام کمکی که به‌روند دمکراتیزه شدن این جوامع کرد، اما در عین حال نیروهای چپ را واداشت تا شیوه‌های متفاوتی را در پیش گیرند. مبارزه‌ی سیاسی - انتخاباتی جاری در آمریکای لاتین و شکست نیروهای چپ در کسب پیروزی در این انتخابات، بیانگر دشواری‌هایی است که در گذار این کشورها از مبارزه‌ی انقلابی به مبارزه‌ی انتخاباتی، پدید آمده است. جنبش‌های انقلابی می‌کوشند با تعمیق انقلاب و شرکت در مبارزه‌ی انتخاباتی به نسبت صلح‌آمیز، انقلاب را به پیش برند و دستاوردهای پیش‌تری کسب کنند. تجربه‌ی خود ما در استان‌هایی چون «کواسولوناتال»^۱ و کیپ غربی^۲ نشان می‌دهد که کاربست سیاست‌های انتخاباتی تا چه حد پیچیده و بغرنج است. در این منطقه‌ها جنبش‌های انقلابی توانسته‌اند، با موفقیت کامل توده‌های مردم را برای سرنگونی رژیم‌های دیکتاتور، و سرکوبگر بسیج کنند؛ اما همین نیروها نمی‌توانند در شرایطی دیگر همین پیروزی‌ها را در عرصه‌ی انتخاباتی و از طریق رای کسب کنند. مساله این است که سال‌های طولانی دیکتاتوری و کم‌رمتی دموکراسی در این کشورها، باعث شده است که مبارزان پیشرو از تجربه‌ی اندکی در مبارزه‌ی انتخاباتی برخوردار باشند. همان‌گونه که یادآور شدیم در دهه‌ی ۸۰ تحت فشار مبارزه‌ی نیروهای انقلابی، روند دمکراتیزه شدن این کشورها آغاز شد، اما همین دموکراسی نیمه‌جان را نیز اجرای سیاست‌های شو لیبرال که توسط حاکمان این کشورها تعقیب می‌شود، تهدید می‌کند. در سال‌های اخیر آن حداقل دستاوردهای مهمی که در نتیجه‌ی مبارزه‌ی نیروهای چپ در داخل و خارج دولت به دست آمده بود، از دست می‌روند. بسیار ضرور است که ما یعنی جنبش آزادیبخش آفریقای جنوبی، تجربه‌ی رقای آمریکای لاتین در زمینه‌ی سیاست‌های انتخاباتی را به‌دقت مورد مطالعه و ارزیابی قرار دهیم. واقعیت این است که در بسیاری از منطقه‌های آفریقای جنوبی با چالش‌های جدی در زمینه‌ی مبارزه‌ی انتخاباتی روبرویم که باید ابعاد بغرنج این پدیده درک و شناخته شود. در عین حال درک این نکته هم بسیار مهم است که گرچه ایجاد دموکراسی‌های چندحزبی، به‌خودی خود موفقیت بزرگی محسوب می‌شوند، اما این شرایط به‌فرارویی تعمیق و گسترش انقلاب و کسب دستاوردهای کلان‌تر منجر نمی‌شود. این حقیقت که منابع و امکاناتی که برای پیروزی‌های انتخاباتی سرنوشت سازنده یعنی رسانه‌های ارتباط جمعی و امکانات مالی در دست کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته و موسسه‌های جهانی آن‌ها متمرکز است، واقعیتی است که نباید مورد اغماض و بی‌توجهی قرار گیرد، در عین حال این مساله هم اهمیت دارد که برای نمونه انقلابیون

کوبا توانسته‌اند، در قدرت نیز محبوب توده‌های مردم باشند.

انتخابات ریاست جمهوری نیکاراگوئه، که در نوامبر سال ۲۰۰۱ برگزار شد، چالش فراوری نیروهای چپ را به‌ویژه در زمینه‌ی سیاست‌های انتخاباتی، به‌نمایش گذاشت. در این انتخابات سه نیروی اجتماعی شرکت داشتند: دانیل اورتگا از طرف ساندنیست‌ها، کاندیدای محافظه‌کاران و سرانجام نامزد نیروهای لیبرال که موفق شد بیش‌ترین آرا را کسب کند. وجود سه کاندیدای انتخاباتی، به‌طور مسلم پیروزی دانیل اورتگا را قطعی می‌ساخت. ایالات متحد آمریکا، برای حفظ آرای مخالفان ساندنیست‌ها، نیروهای محافظه‌کار را واداشت تا کاندیدای خود را از رقابت‌های انتخاباتی خارج کنند.

درست پیش از برگزاری انتخابات، آمریکا، به‌دولت نیکاراگوئه اعلام کرد که حاضر است ۲۵/۵ میلیون دلار در این کشور سرمایه‌گذاری کند، به‌شرط آن‌که، انتخابات با پیروزی لیبرال‌ها، خاتمه یابد. دولت آمریکا، علاوه بر این، به‌طور مستقیم، ۱۵ میلیون دلار به‌نیروهای ضد ساندنیست کمک کرد تا بر رقبای خود پیروز شوند. در واقع نیروهای ضد ساندنیست، با حمایت مستقیم آمریکا، و امکان مالی آن و نیز حمایت عملی کلیسای کاتولیک که دادن رای به‌ساندنیست‌ها را گناه اعلام کرد، مبارزه‌ی انتخاباتی را آغاز کردند.

با وجود همه‌ی شرایطی که بر سرمدیم، دانیل اورتگا هم‌چنان در صدر مبارزه‌ی انتخاباتی نیکاراگوئه قرار داشت و نظرسنجی‌های منابع معتبر آمریکای لاتین و ایالات متحد آمریکا، پیروزی او را پیش‌بینی می‌کردند. اما حوادث ۱۱ سپتامبر، ضربه‌ی خردکننده‌ای را بر امدهای مبتنی بر پیروزی ساندنیست‌ها وارد و در همین حال ثابت کرد که تروریسم بازبچه‌ی دست امپریالیسم است. بنا به‌اظهارات اورتگا، نیروهای راست نیکاراگوئه با حمایت همه‌جانبه آمریکا با سوءاستفاده از شرایط پس از حوادث ۱۱ سپتامبر و نیز با بهره‌گیری از روش‌ها و ترفندهای بسیار پیچیده کوشیدند، ساندنیست‌ها را به‌عنوان تروریست معرفی کنند. برای نمونه، جناح راست، با استفاده از ایستگاه تلویزیونی خصوصی خود، تبلیغات زهرآگینی را آغاز کرد. این تلویزیون، به‌طور مرتب فیلم‌های موتاژ شده‌ای را از جان‌باختگان جنگ در دوران حاکمیت ساندنیست‌ها و مبارزه آن‌ها علیه کتراه‌های مورد حمایت آمریکا به‌نمایش می‌گذاشت و آن تصویرها را با تصویرهایی از منهدم شدن برج‌های دوقلوی نیویورک ادغام می‌کرد و سپس همه‌ی آن‌ها را با تصویرهای بن‌لادن، صدام‌حسین، فیدل کاسترو و دانیل اورتگا پیوند می‌داد. پیام آشکار این تبلیغات که موثر نیز واقع شد آن بود که پیروزی ساندنیست‌ها، برابر است با آغاز جنگ‌های داخلی و ادامه‌ی درگیری‌ها با ایالات متحده آمریکا.

دانیل اورتگا، در سخنرانی مشروح خود که در نشست سانوپولو ایراد کرد، بر این حقیقت

تاکید ورزید که اگر آنها حوادث ۱۱ سپتامبر را پیش‌بینی کرده بودند، می‌توانستند، عملکرد بهتری در انتخابات ارایه کنند. ایالات متحد آمریکا و نیروهای راست، با سوءاستفاده از حادثه‌های خشونت بار گذشته، احساسات ضد ساندنیستی را دامن زدند و ترس را در میان مردم پراکنندند. اما برخلاف همه‌ی این اقدام‌ها، ساندنیست‌ها آرای خود را که در انتخابات پیشین ۳۵ درصد بود به ۴۱/۶ درصد ارتقا دادند.

اما در عین حال اشتباه است اگر شکست ساندنیست‌ها را در انتخابات ریاست جمهوری تنها به عامل‌های خارجی نسبت دهیم. پس از شکست ساندنیست‌ها در انتخابات سال ۱۹۹۰ که در نتیجه‌ی آن قدرت را به نیروهای راست تفویض کردند، سازمان شرایط دشواری را از سرگذراند، و زمینه‌های عینی پیدایش انشعاب فراهم شد. در واقع از دست دادن قدرت و شرایط دشوار غلبه بر شکست، اثرات منفی خود را بر بدنه‌ی سازمان باقی گذاشت.

با آن‌که در هر کشوری شرایط خاصی حاکم است، اما شکست ساندنیست‌ها در نیکاراگوئه را می‌توان نمونه‌ی شاخصی که با تحلیل آن امکان ارزیابی شکست‌ها و عقب نشینی نیروهای چپ و سوسیالیست در زمینه‌ی مبارزه‌ی انتخاباتی، به‌وضوح فراهم می‌شود، ارزیابی کرد.

از آغاز دهه‌ی ۸۰ به‌ویژه پس از انتقال مبارزه از روش شورش‌های انقلابی به رقابت‌های انتخاباتی چند حزبی، هنوز هیچ سازمان و حزب انقلابی نتوانسته است در رقابت‌های انتخاباتی، پیروزی چشمگیری کسب کند. لولا رهبر حزب کارگران برزیل ضمن تایید چنین ناکامی‌هایی در این کشور، برای شرکت‌کنندگان در نشست سان‌پولو، توضیح داد که نیروهای چپ با وجود تمام کوشش‌های خود، از بیج میلیون‌ها توده‌ی زحمتکش حول خواست‌های میرم و ضرورشان تا شرکت فعال در مبارزه‌ی انتخاباتی هنوز نتوانسته‌اند در انتخابات سراسری پیروز شوند. در نیکاراگوئه، با وجود آن‌که ساندنیست‌ها تنها سازمان بزرگ متشکل کشورند و قدرت را در بعضی از شهرداری‌های بزرگ کشور در دست دارند، اما نتوانستند در انتخابات ریاست جمهوری به پیروزی برسند.

این وضعیت بفرنج در شرایطی پیش آمده است که به‌اعتقاد من، نیروهای انقلابی به‌درستی مبارزه‌ی انتخاباتی را در اولویت می‌دانند گرچه آن را تنها روش مبارزه نمی‌پندارند. اورتگا در همین نشست سان‌پولو خاطر نشان کرد:

«برای پیشبرد دموکراسی تمام روش‌های مبارزه قابل پذیرش است. اما در شرایط امروز کشور، شرکت در رقابت‌های انتخاباتی در اولویت اول است. ما آگاهیم که مبارزه‌ی نیروهای انقلابی و ضد انقلابی به‌عرصه‌ی رقابت‌های انتخاباتی کشیده شده است. امپریالیست‌ها از انتخابات دم می‌زنند، اما در عمل شرایط را به نفع نیروهای ضد انقلابی تغییر می‌دهند و

نیروهای انقلابی را از شرکت «آزاد و مساوی در انتخابات محروم می‌کنند».

ناکامی سنگین در پیشبرد سیاست‌های انتخاباتی در منطقه‌ی آمریکای لاتین و دریای کارائیب مشهود است. نیروهای انقلابی گرچه قادرند خیابان‌ها و بخش وسیعی از کشور را تحت پوشش خود درآورند، اما آن‌گاه که عرصه‌ی مبارزه به رقابت‌های انتخاباتی کشیده می‌شود، چپ حتا اگر موفقیتی داشته باشد، در حداقل ممکن است. به نظر می‌رسد، امپریالیسم آمریکا، به کمک امکانات مالی و ترندهای ایدئولوژیکش هم چنان نیروی مسلط و غالب منطقه است. بغرنجی مساله در این است که چپ از یک طرف قادر به کسب موفقیت در مبارزه‌ی انتخاباتی نیست و از طرف دیگر در شرایط کنونی شیوه‌های دیگر- مبارزه از جمله مبارزه‌ی مسلحانه و شورش‌های انقلابی - جز در موارد استثنایی هم چون کلیسا - امکان‌پذیر نمی‌باشد.

تنها پیشرفتی که به‌تازگی در زمینه‌ی پیروزی در رقابت‌های انتخاباتی به‌دست آمده، پیروزی هوگو چاوز در انتخابات ریاست جمهوری ونزوئلاست. در حقیقت برای آن‌که، چپ از دستاوردهای مبارزه‌ی انتخاباتی ونزوئلا بهره‌مند شود، تحلیل‌های گسترده‌ای حول تجربه‌ی این کشور در نشست سان‌پولو صورت گرفت. چاوز نه به‌عنوان یک سوسیالیست، بلکه به‌عنوان یک دموکرات مترقی، به‌محض پیروزی در انتخابات، سیاست خصوصی‌سازی دولت ونزوئلا را که در جهت منافع کمپانی‌های نفتی بود، لغو کرد و به‌جای آن از نوعی مشارکت‌های توده‌ای بهره جست که منافع مردم را تامین می‌کرد. او به‌سرعت آن چه را که به‌بدبختی و فلاکت توده‌های شهری و روستایی می‌انجامید متوقف ساخت. همان‌گونه که فیدل کاسترو در نشست سان‌پولو خاطرنشان کرد، چاوز نشان داد که نیروهای انقلابی در قدرت، می‌توانند حتا در چارچوب نظام سرمایه‌داری، سیاست‌های انقلابی را تحقق بخشند و تسلیم سیاست‌های نئولیبرالی نشوند. اما در واقع چاوز در دوران ریاست جمهوری خود، به‌شدت تحت فشار گسترده و سنگین دولت بوش و مالکان بزرگ ونزوئلا قرار داشته است. کمپانی‌های نفتی ونزوئلا به کمک شرکت‌های چندملیتی آمریکایی هم چنان در پی خصوصی‌سازی گسترده در صنایع نفت این کشور هستند. مساله‌ی ایجاد فضایی برای نیروهای انقلابی نیز مساله‌ای بود که اورتگا در سخنرانی خود، آن را مورد توجه قرار داد. او بر این حقیقت تاکید کرد که در شرایط ناکامی‌های انتخاباتی نیروهای چپ، این نظر که می‌توان بعضی سیاست‌های نئولیبرالی را پذیرفت و از این طریق جذب بررژوازی بومی، از بعضی فشارهای امپریالیستی تجات یافت، سخت‌اخذکننده و در عین ساده است. اما همان‌گونه که اورتگا تاکید ورزید و این تاکید وی باید مورد توجه تمام نیروهای چپ جهان نیز قرار گیرد، اگر قرار باشد چپ به‌کارگزار سیاست‌های دشمن امپریالیستی و آن‌چه از خارج هدایت می‌شود. هزیت و دلیل وجودی خود را از دست خواهد

داد. اورتگا از سخنان خود چنین نتیجه گرفت که ما نباید مجری سیاست‌های طبقات فرادست شویم، این اقدام به‌معنای خودکشی و افراختن پرچم تسلیم نیروهای پیشرو و سوسیالیستی است. باری در این شرایط، انقلاب کوبا، هم‌چنان منبع پایان‌ناپذیر و الهام‌بخش انقلابیون آمریکای لاتین و دریای کارائیب است.

سوسیالیسم امکان‌پذیر، ضرور و عملی است. الهام‌بخشی انقلاب کوبا

تداوم انقلاب کوبا و موفقیت‌های آن، هم‌چنان بزرگ‌ترین منبع الهام‌بخش انقلابیون آمریکای لاتین و نیز روح زنده و سرشار نشست سائوپولو بود. انقلاب کوبا که از کوران تهدیدات بزرگی چون «مبارزه‌ی تروریستی آمریکا علیه آن، اقدام ضد انقلابیون کوبایی، بحران موشکی، کوشش‌های مداوم برای ترور فیدل کاسترو، بیش از چهل سال تحریم اقتصادی و سرانجام درهم شکستن اتحاد شوروی» سربلند و پیروز بیرون آمده است. برای انقلابیون آمریکای لاتین و دریای کارائیب، هم‌چنان شعله فروزان راهنماست. گرچه انقلاب کوبا در شرایط تاریخی و مکانی معینی روی داده، و امکان تکرار آن در شرایط کنونی جهان و تناسب نیروهای منطقه، چندان آسان نیست، اما با این وجود، درس‌ها و آموزه‌های گران‌بهای برای انقلابیون این منطقه به‌همراه دارد.

سه درس از مهم‌ترین درس‌های انقلاب کوبا که در بحث‌های نشست سائوپولو نیز به‌ندرت مورد توجه قرار گرفت، عبارتند از: ۱- سوسیالیسم، امکان‌پذیر و در عین حال عملی است. ۲- اتحاد نیروهای پیشرو برای انقلاب و پیشبرد جنبش انقلابی شرطی ضرور است و ۳- بزرگ‌ترین مدافع و پشتیبان انقلاب مردند.

در این‌جا هم ضروری و هم مفید است که دوباره‌ی این سه عامل توضیح بیشتری ارایه دهیم؛ زیرا از یک طرف از موارد مورد بحث نشست بود و از طرف دیگر شاید راهنمایی باشد برای تحقق به‌آن‌ها در سطح بین‌المللی.

پس از درهم شکستن اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی، که در اواخر دهه‌ی ۸۰ اوایل دهه‌ی ۹۰ میلادی روی داد؛ کوبا با یکی از دشوارترین و بغرنج‌ترین شرایط پس از انقلاب روبه‌رو شد. پیش از این شرایط بحرانی، ۸۰ درصد اقتصاد کوبا به اتحاد شوروی وابسته بود. در این میان مبادله‌ی محصول بسیار مهم کوبا یعنی نیشکر با نفت اتحاد شوروی از اهمیت به‌سزایی برخوردار بود. با به‌قدرت رسیدن بوزیس یلتسین در روسیه، این رابطه‌ی اقتصادی به‌کل قطع شد و اقتصاد کوبا در آستانه‌ی فروپاشی قرار گرفت.

دولت کوبا مجبور بود شیوه‌ی ریاضت‌طلبانه‌ای از حيله کاهش مصرف برق را در راس

برنامه‌های خود قرار دهد. دولت باید در مورد سه دستاورد بسیار مهم کوبا که در واقع افتخار انقلاب کوبا محسوب می‌شود، یعنی آموزش برای همه، بهداشت برای همه و تامین مواد غذایی برای همه، تصمیمات تازه‌ای را اتخاذ کند. اما پیش از همه‌ی این‌ها دولت کوبا، تحت رهبری حزب کمونیست آن کشور، کارگران و زحمتکشان سراسر کشور را فراخواند تا تمام این موارد را مورد بحث و بررسی عمومی قرار دهند. در واقع این خود کارگران و زحمتکشان بودند که راه از خودگذشتگی و فداکاری را برگزیدند. آنان ترجیح دادند که استفاده از انرژی نوینی شود اما منافع جمع از جمله آموزش برای همه، بهداشت برای همه و مواد غذایی برای همه فراهم باشد. در اثر مبارزه‌ی آگاهانه‌ی کارگران و زحمتکشان کوبا در شرایط ویژه یعنی در شرایط پس از فروپاشی نه تنها خدمات اجتماعی خود را کاهش نداد، بلکه آن را افزود.

حتا هنگامی که تحت شرایط ویژه دولت مجبور شد از بخش خصوصی برای همکاری دعوت به عمل آورد؛ باز هم پیش از آغاز همکاری، موضوع در سراسر بدنه‌ی حزب و نیز در تمام سازمان‌های توده‌ای مورد بحث و گفت و گو قرار گرفت. برای نمونه برای مقابله با تحریم اقتصادی آمریکا و نیز تطبیق با شرایط نوین بین‌المللی، دولت مجبور شد سیگار و رام^۱ (نوعی مشروب قوی از عصاره‌ی نیشکی) را از طریق شرکتی دولتی - خصوصی به فروش برساند. اما مانند نمونه‌ی چین، تمام صادرات و واردات این نوع شرکت‌ها، را کادرهای آموزش دیده‌ی حزبی، که در این موسسه‌ها مستقر هستند، به‌طور دقیق و مدام کنترل می‌کنند. در این باره ذکر دو نکته هم ضروری است اول آنکه فعالیت این شرکت‌های مختلط در موارد و رشته‌های معین و مشخصی صورت می‌گیرد و نمی‌تواند، بخش‌هایی را دربر بگیرد که منافع کل جامعه را در مخاطره اندازد و دوم این‌که بخش‌های کلیدی اقتصاد هم‌چنان در اختیار دولت باقی می‌ماند. ارابه‌ی این نظر که کوبا به‌سوی خصوصی‌سازی پیش می‌رود، سخت بی‌بنیاد و مبالغه‌آمیز است. نکته‌ی مهم‌تر، آنکه دولت و حزب کمونیست که روند بازسازی اقتصادی را پی‌گیری می‌کنند، به‌شدت از اتخاذ تصمیم یک جانبه و آمرانه که از بالا به‌پایین انجام شود - خودداری می‌کنند.

به‌خاطر اتخاذ این تصمیم‌ها بود که انقلاب کوبا تداوم یافت و توانست، بهداشت، آموزش و مواد غذایی را برای همه‌ی شهروندان را تامین و تضمین کند. باری، این‌ها همه، دستاورد سوسیالیسم است. حزب کمونیست کوبا با اتخاذ این تصمیم‌ها، در راه تامین منافع طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان کشور گام برمی‌دارد و از این طریق شالوده‌های سوسیالیسم را تحکیم می‌کند. از انقلاب کوبا، می‌توان آموزه‌های عظیمی فراگرفت، اما مهم‌ترین آن‌ها این است که تصمیم‌های مهم و حیاتی را باید، همراه با مردم گرفت؛ باید در کمال صداقت و راستی، امکان

وسیع‌ترین بحث‌ها و تبادل نظرها را فراهم آورد و تنها نتیجه این بحث‌ها را در سراسر بدنه‌ی حزب و کشور به کار گرفت. این سیاست درست عکس سیاست‌های نئولیبرالی است. آن‌ها دامنه‌ی تصمیم‌گیری‌ها را آقدر محدود می‌کنند که سرنوشت بازسازی اقتصادی کشور را که دارای پیامدهای اجتماعی اقتصادی عظیم برای همه‌ی مردم است، به چند موزه و سازمان مالی می‌سپارند. آن‌چه درباره‌ی تجربه انقلاب کوبا، شایان توجه است، اعتماد عظیم و خلل‌ناپذیر حزب کمونیست است به توده‌ی مردم. فیدل کاسترو، رهبر انقلاب کوبا، این مساله را به روشنی با نمایندگان، نشست در میان گذاشت که در انجام هر اقدامی و در اتخاذ هر تصمیمی، اگر به مردم اعتماد نشود، آنان نیز به نوبه‌ی خود به آن اقدام یا تصمیم اعتماد نخواهند کرد. او تاکید کرد که ترس از مشورت با مردم، ترس از خود مردم را پدید می‌آورد و دامن می‌زند.

بزرگ‌ترین ویژگی انقلاب کوبا پیوند ناگسستگی حزب و مردم است. این انقلاب ریشه در مردم دارد، مردمی که آن را پدید آوردند، از آن دفاع کردند و آن را به پیش رانند. مهم‌ترین درس این انقلاب به جنبش‌های انقلابی که سکان قدرت را در اختیار دارند، این است که بهترین روش دفاع از انقلاب، تکیه کردن به خود مردم است نه پیروی کردن از نسخه‌های نئولیبرال. برای تحکیم و ژرفش انقلاب، باید گسترده‌ترین اتحاد نیروهای انقلابی، وحدت پیشاهنگ و خلق و سرانجام همبستگی تمامی مردم تامین شود. و باید به جای تردید در ارایه‌ی بحث به مردم، همه‌ی تصمیم‌ها را با آنان گرفت و سپس با خرد آنان مورد ارزیابی قرار داد، اشتباه را یافت و با تمام نیرو آنها را تصحیح کرد. همان‌گونه که کوبایی‌ها می‌گویند، توده‌ها اصلی‌ترین سلاح انقلاب و سوسیالیسم اصلی‌ترین سلاح تامین منافع زحمتکش‌شان است، درست همین، ریشه در توده‌ها داشتن، و «اتحاد نیروهای انقلابی» است که آمریکا را از حمله به کوبای سوسیالیستی بازداشته است و درست همین ویژگی‌ها است که انقلاب کوبا را هم‌چنان الهام‌بخش نمایندگان احزاب و سازمان‌های حاضر در نشست سان‌پولو کرده بود.

نتیجه: به راستی که حضور در میان انقلابیون آمریکای لاتین، مشارکت در بحث‌های جمعی آن‌ها درباره‌ی مساله‌هایی چون «امپریالیسم دوران حاضر»، «چالش‌های رو در روی نیروهای انقلابی و سوسیالیستی» در شرایط کنونی منطقه و جهان مفید و راهگشا بود. در واقع، میان شرایط آفریقا و آمریکای لاتین، تفاوت‌های جدی‌ای وجود دارد. اما دشمن یکی است: امپریالیسم، نئولیبرالیسم و فقر. و راه مبارزه فیزیکی است: مبارزه با امپریالیسم با تامین گسترده‌ترین حضور توده‌ها در صحنه‌ی نبردها ایجاد همبستگی بین‌المللی و سرانجام اتحاد گسترده‌ی نیروهای انقلابی.